**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 35: شنبه 06/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت مسعدة بن زیاد یک نکته‌ای غیر از آن نکاتی که ما تا حالا صحبت می‌کردیم وجود دارد که این نکته نیاز بود قبل از این‌که اصلاً به آن نکات بپردازیم این نکته را متعرّضش بشویم. آن که آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین روایت مسعدة بن زیاد را یک گونۀ دیگری معنا می‌کنند. که این خیلی این معنا تأثیر دارد در کل این بحث‌های ما. یک بار روایت را می‌خوانم بعد ملاحظه.

حَدَّثَنی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا هُوَ لَهُمْ» یا «مِمَّا حولَهُمْ» «حَلَالٌ» «فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»»

آقای قمی «إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ» را قید لا یفسد قرار داده. خصوص لا یفسد اما «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ» مطلق گرفته و گفته از این روایت استفاده می‌شود که اکل مشروط به ضرورت هست. خب طبیعتاً آن بیان مرحوم آقای خویی را با این بیان ایشان خواسته اثبات کنند که آقای خویی اکل مارّه را فقط در صورت ضرورت جائز می‌دانند.

خب اینجا چند تا نکته باید مد نظر باشد. نکتۀ اوّل این‌که اصلاً به‌طور کلی قیدی که متحقق لجمل کثیرة باشد به‌طور کلی ظهور در چی دارد، ایشان گویا این را مثلاً ظهورش را بر اخیر دانسته. این به‌طور کلی قید متعقب للجمل الکثیر قید بودنش برای اخیر مسلم می‌شود اگر قرینۀ خاصی وجود نداشته باشد. و نسبت به سایر فقرات اجمال پیش می‌آید. چون احتمال دارد که قید آنها هم باشد، احتمال قرینۀ متصل مانع اطلاق دلیل می‌شود. این مبنای صحیح در آن بحث هست. خب اگر چنین باشد لا یأکل احد الا من ضرورة احتمال دارد به اذا کان علیها فناءٌ محاط مقید بشود. ولی این احتمال تقیدش و این‌که ما استظهار تقید نکنیم یک نتیجه دارد. ما مفهوم می‌گرفتیم. می‌گفتیم اذا کان علیها فناءٌ محاط مفهوم دارد که جواز اکل هست. این مفهوم طبیعتاً نمی‌شود اینجا مفهوم گرفت. چون معلوم نیست که قید لا یاکل احدٌ الا من ضرورة باشد. ما از باب اجمال داشتیم مشی می‌کردیم. از باب اجمال مشی کنیم آن بحث اصلاً مدلش فرق می‌کند. کلام ایشان ثابت نمی‌شود. یعنی این روایت یک نوع اجمالی دارد باید به سایر روایت تمسک کرد. ولی آن عرض ما هم که می‌خواستیم این روایت را دلیل اصلاً بگیریم برای جواز اکل از ثمره‌ای که لم یحط علیه الحائط آن هم استفاده نمی‌شود بنابر این مبنا. حالا اینها بحث کلی قضیه است که اگر قرینۀ خاصی وجود نداشته باشد. برای این‌که به اخیر می‌خورد یا به همۀ مجموعه می‌خورد به هر دو فقره می‌خورد. حالا ببینیم آیا اینجا قرینۀ خاصه‌ای وجود دارد یا قرینۀ خاصه‌ای وجود ندارد.

آقای قمی حرمت افساد را طبق قاعده می‌داند. اینجا یک بحثی که ایشان کرده می‌گوید اصلاً افساد طبق قاعده حرام است. اگر حرمت افساد را طبق قاعده بدانیم که فی الجمله هم همینجور هم هست، خب اینجا لا یفسد که نمی‌خواهد اذا کان فناء مقید به اذا کان علیها فناء محاط باشد، این مفهوم دارد، کأنّ اگر فناء محاط نداشته باشد لا یفسد اشکالی ندارد. افساد جائز است. پس بنابراین طبق این چیز اصلاً لا یفسد نمی‌تواند مقید به این قید بشود، مخصوص قید قبلی است. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که روایاتی که نهی از افساد در همین بحث ما کردند هیچکدامشان همچین قیدی ندارد. مثلاً این روایتی که مرسلۀ یونس «لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ-وَ لَا يَحْمِلَه وَ لَا يُفْسِدَه.» لا یفسده را قید به این‌که اصلاً سؤال در مورد قد حیط ام لم یحط علیه. سؤال اعم است. در مورد حائط داشته باشد یا حائط نداشته باشد، می‌گوید لا یفسده.

در روایت ابی الربیع الشامی هم دارد و لا یفسد و لا یحمل. هیچ قید ندارد که افساد را مقید کرده باشد. این هم یک نکته‌ای که روایات دیگر هم افساد را مقید به حائط داشتن و حائط نداشتن نکرده.

نکتۀ سوم این‌که این قید و قیوداتی که اینجا وجود دارد و کان علیها فناءٌ محاط و اینها عرض کردم اینها ظهور پیدا می‌کند نسبت به آن چیزی که آن موقع‌ها مطرح بوده. فتواهایی که آنجاها مطرح هست آن‌که اگر باغ دیوار داشته باشد شخص حق دخول و اکل از آن ندارد. این قید در آن فضا قید اکل بوده. ولو به دخول و اینها فتوای ابن عباس امثال اینها این ناظر به فتوای ابن عباس و اینها فهمیده می‌شود. آن هم این نکته.

این است که به نظر می‌رسد که اینجا اذا کان علیها فناء محاط اصلاً قید اوّلی است. نه قید دومی لا یفسد. لا یفسد در واقع شاید من احتمال می‌دهم که متمم الا من ضرورةٍ هست. می‌گوید لا یاکل احدٌ الا من ضرورةٍ و لا یفسد. می‌خواهد بگوید در ظرف ضرورت هم حواستان باشد که افساد نکنید. این در واقع چون تجویز کرده در ظرف ضرورت می‌گوید در آن ظرف ضرورت هم به مقدار ضرورت جائز هست، نه بیشتر از آن. به مرحله‌ای که برود فساد بخواهد بیانجامد، آن مقدار جائز نیست.

شاگرد: جملۀ معترضه منظورتان است.

استاد: یک چیزی شبیه جملۀ معترضه‌طوری هست، مکمل آن جمله اذا کان علیها فناء محاط در واقع قید لا یأکل احدٍ الا من ضرورةٍ تلقی می‌شود. این است که این بحث همان مدلی بود، بحث‌هایی که سابق می‌کردیم چیز جدیدی ندارد، همین، قید من تصور نمی‌کردم کسی باشد که این قید لا یفسد بگیرد، این بود که اصلاً بعد به ذهنم هم رسیده بود این‌که مثلاً ممکن است کسی بگوید. ولی چون به نظرم خیلی واضح آمد که این مربوط به لا یاکل احدٌ هست، این است که اصلاً بحث را عنوان نکرده بودم. خب این یک مطلب.

حالا بیاییم اصل بحث، من از روی جواهر، یعنی از روی شرایع عبارت این بحث را می‌خوانم، یکی یکی قیدهایی که اینجا ذکر شده بحث کنیم و به ترتیب شرایع پیش برویم. شرایع، اصلاً به‌طور کلی نوعاً این بحث در بحث بیع الثمار وارد شده. آقای خویی اینها هم در بیع الثمار دارند، در شرایع هم آنجا دارد. نوع کتاب‌ها این بحث را در بیع الثمار آوردند. در جواهر آن چاپ قبلی، جلد ۲۴، صفحۀ ۳۲۷ است، این چاپش جامعۀ مدرسین جلد ۲۵، صفحۀ ۲۵۴ است. من الآن عبارت شرایع از روی جواهر می‌خوانم، علی القاعده باید همینجور باشد عبارت دیگر، عبارت‌های جواهر را فعلاً کار ندارم. عبارت شرایع این هست.

«الثامنة إذا مر الإنسان بشي‌ء من النخل أو شجر الفواكه أو الزرع اتفاقا جاز أن يأكل من غير إفساد»

این تعبیر ایشان هست. «جاز أن يأكل من غير إفساد»، بگذارید ببینم ادامه هم دارد یا ندارد.

شاگرد: «و لا يجوز أن يأخذ معه شيئا»

استاد: دنبال همان هستم. «و لا يجوز أن يأخذ معه شيئا» خب این عبارت شرایع هست.

این عبارت شرایع اوّلاً موضوع آن ثمره‌ای که می‌شود ازش استفاده کرد این ۳ چیز قرار داده، نخل، شجر فواکه، زرع.

در مورد نخل اتفاقی است، آن هیچ بحثی در مورد نخل نیست.

در مورد شجر فواکه هم کالاتفاق است، یعنی آنهایی که قائل به جواز هست در شجر فواکه هم بحث خاصی ندارند. فقط یک عبارتی در حائریات مرحوم شیخ طوسی وارد شده که صاحب جواهر هم اشاره دارد که اگر مرادش این باشد که مثلاً در، چون تعبیرش کأنّ لحنش این است که کأنّ در خصوص نخل جائز است، در غیر نخل جائز نیست. عبارتش ابهام دارد. حالا من دیگر وارد نقل اقوال نمی‌شوم، آنجوری که صاحب جواهر هم دارد که در مورد این شجر فواکه آیا می‌خواهد منع کند یا نه، عبارتش خیلی واضح نیست در منعش. ولی علی ای تقدیر از جهت روایات هم بحث شجر فواکه روشن است که داخل در این بحث هست. بحث از آن به بعد است. «أو الزرع» ایشان تعبیر زرع کرده. در روایات ما زرع ما به این عنوان زرع نداریم، یک روایتی که تجویز کرده باشد و اختصاص داشته باشد به خصوص زرع. یک روایت، روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر سنبله تعبیر می‌کند، السنبل. سنبل آن چیزی که خوشه داشته باشد، همۀ زرع‌ها خوشه‌دار نیستند، این موضوعش خوشه‌دار است.

«عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالنَّخْلِ وَ السُّنْبُلِ وَ الثَّمَرِ» سنبل تعبیر کرده. تجویز کرده.

خب این در مورد خصوص سنبل این روایت ممکن است تصور بشود معارض هست با روایت مرسلۀ «مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‌ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى شَيْ‌ءٌ.»

ممکن است اینها را معارض همدیگر اختصاص داده بشود.

ولی اینها از چند جهت معارضه ندارند، اوّلاً روایت مروک بن عبید از جهت سندی معتبر نیست مرسله است. و مثل ابن ابی عمیر نیست که مرسلاتش را ما حجت بدانیم. کسی مرسلات مروک بن عبید را دیگر حجت نمی‌دانند. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که اصلاً موضوع‌های اینها دو تا چیز است. و ظاهر موضوعی‌شان، موضوع ابن ابی عمیر این‌که یجوز له ان یاکل منها، یعنی ازش بخورد که ولو به قرینۀ سایر روایات، مراد از اکل، اکل من غیر حملٍ هست، همانجا بخواهد بخورد. و خب این. آن یأخذ منه سنبلة فرد ظاهرش یا فرد منحصرش این هست که بگیرد جای دیگر بخورد. اینها دو تا موضوع مختلف هستند به همدیگر ربطی ندارند. یا اصلاً ظهور بدوی‌شان دو تا چیز مختلف هستند، آن اکل فی الحال است، روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر، این یکی اکل بعد الاخذ و حمل است. اگر هم نگوییم ظهور بدوی‌شان چنین است، حمل اینها به هرکدام یک حمل راحتی هست به قرینۀ سایر روایاتی که در بحث داریم. این‌که اینها تعارض آنچنان چیزی اگر هم داشته باشند خیلی تعارض بدوی هست که حل تعارضش ساده است. بنابراین به نظر می‌رسد سنبل را همانجا بخواهد بخورد مانعی ندارد. البته یک نکته‌ای در منهاج الصالحین مرحوم آقای حکیم هست. مرحوم آقا سید محمد سعید حکیم در منهاج الصالحین آقا سید محمد سعید حکیم می‌گوید که اگر یک شیءای را، میوه‌ای را بخواهد همانجا خام خام بخورد اشکال ندارد. ولی میوه‌ای که برای خوردن نیاز به طبخ دارد، باید پخته بشود و پخته‌اش خورده بشود آن جائز نیست.

شاگرد: خام بخورد جائز نیست؟

استاد: خام بخورد جائز است. میوه‌ای که خام خام خورده می‌شود جائز است، ولی میوه‌ای که برای خوردن احتیاج به پختن و امثال اینها دارد آن جائز نیست.

شاگرد: یعنی اگر همانجا نیاز به طبخ دارد.

استاد: حالا ایشان تعبیرش این نیست که نیاز به طبخ دارد، می‌گوید اگر برای خوردن زمانی طول می‌کشد بعد از طبخ بخوردشان. اینجوری تعبیر. عبارتش را بخوانید.

شاگرد: «لا يجوز الأكل مما لا يتعارف أكله إلّا بعد الطبخ، كما لا يجوز أخذه و الانتظار به حتى يطبخ ثم يؤكل.»

استاد: یعنی هر دویش را ایشان. می‌گوید آن چیزی که متعارفش خوردنش مطبوخاً هست آن چیزش جائز نیست. و آن چیزی که حالا متعارف هم نباشد، صبر کند تا پخته بشود، بعد از پختن بخواهد بخورد، مثلاً سیب را بگذارد پخته بشود، خب سیب پخته‌اش هم ممکن است احیاناً بخورند، سیب پخته خیلی هم برای سینه خوب است.

شاگرد: همان سیب ؟؟؟ را بپزد نمی‌گوید

استاد: نه دو جور است. نه حالا غیر آن را هم. آن مطلقا می‌خواهد بگوید. یکی این‌که آن که متعارف این هست که پخته‌اش را می‌خورند، آن را نمی‌شود خورد. یکی آن که متعارف هست یا متعارف نیست. به هر حال صبر کند بپزد بخورد چه حالا متعارف باشد پختن، خوردنش، متعارف نباشد، اینجور تعبیر بکنم. متعارف نباشد خام خوردنش، یا متعارف باشد خام خوردنش، به هر حال او اگر بخواهد پخته بخورد آن جائز نیست.

شاگرد: چه ربطی دارد اگر می‌شود خامش را همان لحظه خورد

استاد: خب می‌خواهد بپزدش، چه ربطی دارد که شارع اجازۀ خامش را داده. به نظر می‌رسد حالا این را من عرض بکنم این، در مورد این‌که آن صبر کند بگذارد بپزد بعداً بخورد انصافاً روایات ظهور ندارد، آن قید دومی که ایشان ذکر می‌کنند همینجور هست و هیچ ظهوری. ولی اگر یک چیزی خوردن خامش متعارف نیست، ولی حالا خام خام بخورد. همین گندم، سنبل متعارف نیست خام خوردنش، ولی حالا آمده خام خام دارد می‌خورد این آیا این به نظر می‌رسد که آن موضوعاتی، یعنی این سه چیزی که هست، حالا خرما و ثمره و سنبل اینها را ولو سنبل متعارف نباشد خام خام خوردنش، بخواهد این سنبل را خام خام بخورد جائز است. در حال بخواهد بخورد اما صبر کند حالا پخته‌اش را بخورد، حالا پخته‌اش را بخود، آن جائز نیست، آن ظاهر روایت این نیست که صبر کند پخته بشود و امثال اینها. آن قید دومی که آقای حکیم دارند، قید درستی است ولی این به خصوص. حالا این را می‌خواهم عرض بکنم این سنبل یک صورت خیلی خاصی است، طرف اینقدر هوس کرده حالا می‌خواهد جو بخورد. نمی‌دانم زنده هست یا زنده نیست یک کسی بود با مادر زنش، مادر زنش خوب است ولی متلک به مادر زنش می‌گفت و یک دوچرخه‌ای داشت و نان جو می‌فروخت. می‌گفتش که نان جو نان جو نان جو، نان جو ببرید مادر زن‌هایتان بخورند. چیزی هست که یک جوری هم نان جو را چیز می‌کرد برای فروختن کأنّه افرادی که چیز هستند، الاغ‌هایی هستند که می‌خواهد جلویشان جو بریزد. اینجوری است. شیرین بود شاید طرف سه بازار و نزدیک‌های مدرسۀ آقای گلپایگانی، از مدرسۀ آقای گلپایگانی که بیرون می‌آمدم آنجا صدای نان جو نان جو، حالا از شوخی قضیه گذشته این‌که کسی سنبل را بخواهد بخورد، به هر حال متعارف نیست سنبل را اگر هم خورده بشود، البته من شنیدم بعضی‌ها مثلاً با دست یک مقداری چیز می‌کردند، با همین دست چیز کردن گرم می‌کردند و می‌خوردند و اینها، احتمالاً مراد اینجور خوردن‌ها هست.

شاگرد: بلال اگر سنبل باشد

استاد: نه، بلال که سنبل نیست. سنبل یک چیزی مثل گندم و جو. بلال ظاهراً سنبل مراد بلال را شامل نمی‌شود. نه سنبل مطلق خوشه نیست، یک چیزی مثل گندم و جو. البته به نظرم ذرت هم جزء سنبل‌ها، مثال‌هایی که برای سنبل می‌زنند در کتاب لغت یکی‌اش همین ذرت است که شما بلال می‌گویید. بله، حالا بالأخره این را می‌خواهم عرض بکنم، معلوم نیست خصوصیت داشته باشد که حتماً باید پخته بخورند، متعارف نباشد. فرض کن حالا گندم ولو متعارف نیست. سنبل مثال‌های روشنش گندم و جو است. روشن‌ترین سنبلی که سنبل هست گندم و جو است که خوردن خامش متعارف نیست. حالا یکی می‌خواهد خام بخورد و امثال اینها، ظاهراً اطلاق روایات آن را می‌گیرد.

شاگرد: روایت انصراف دارد از این افرادی که باید بگویند فراوری و صورت بگیرد بعد خوردش

استاد: بله، عیب ندارد، من هم اشکالی ندارد. نه باید یک بحث دیگر است. ولی نه، به طور متعارف فراوری می‌شود، ولی من فراوری نکرده می‌خواهم بخورم.

شاگرد: قرینه برای متعارف بودن بگیریم مراد آره روایات همان ذرت است

استاد: نه سنبل که سنبل، نمی‌شود سنبل را، گندم و جو را از سنبل خارج کرد. سنبل چیزش

شاگرد: ذرت آن زمان معلوم نیست در بلاد اسلامی بوده

استاد: نه بوده. در بحث‌هایی که در مورد زکات هست می‌گوید در زکات ذرت نیست

شاگرد: شاید ذرت نباشد، یک بحثی هست ؟؟؟ ۲۳:۲۰ ذرت در بلاد اسلامی بوده که حالا ما بخواهیم وارد ذرت بکنیم؟

استاد: حالا آن به هر حال می‌گویم آن یک بحث دیگر است من نمی‌خواهم آن بحث‌هایش را چی است. ولی

شاگرد: زعفران هم در بلاد اسلامی نبوده ولی می‌شناختند، اینجور نبوده که نشناسند

استاد: بله. حالا عرض کنم خدمت شما. نه شناختن یک بحث است. بحث این‌که کلمۀ سنبل را که به کار ببرند مراد چی است؟ اینها اشاره به یک داستان‌های خارجی هست که اتفاق می‌افتاده. مراد از سنبل زعفران ظاهراً نیست.

شاگرد: بیان بکند باید

استاد: نه، اینها اشاره به یک ماجراهایی هست که در خارج دارد اتفاق می‌افتد. عن الرجل یمر بالنخل و السنبل و الثمر یک چیزهایی هست که در خارج دارد اتفاق می‌افتد. می‌گوید حالا یجوز له بخورد، نخورد، امثال اینها.

شاگرد: معلوم نیست حکمش بیان بشود؟ نه برای زمان؟

استاد: نه، این سؤال حالا لازم باشد یا لازم نباشد این سؤال ظهور اطلاقی ندارد. یعنی حالا اطلاقی هم داشته باشد یک حرف، می‌خواهم بگویم قدر مسلمش آن سنبل‌های متعارف است. آن سنبل متعارف، گندم و جو و نمی‌دانم اینجور چیزهاست. ولی چیزهای دیگری که

شاگرد: سؤال قضیۀ خارجیه است؟ حقیقیه است؟

استاد: قضیۀ خارجیه هم نباشد منشاء اصلی سؤال عمل خارجی است. شما یعنی ممکن است اطلاق بگیرید بگویید اختصاص ندارد به سنبل‌هایی که در آن زمان وجود داشتند.

شاگرد: یعنی منظورش این است که؟

استاد: یعنی یک واقعیت خارجی اتفاق می‌افتد، این واقعیت خارجی منشاء سؤال می‌شود. آن افراد متعارف خارجی را نمی‌شود از تحت این دلیل خارج کرد، بحث این است. من خیلی اصرار ندارم بگویم سنبل اختصاص دارد. نمی‌خواهم بگویم اختصاص دارد به گندم و جو. بحث این نیست. بحث سر این هست که گندم و جو را نمی‌شود از تحتش خارج کرد. در نتیجه گندم و جویی که متعارفاً پخته خورده می‌شود اگر کسی خام بخورد صحیح است. خب این این مطلب.

شاگرد: تعبیر ذیل روایت

استاد: و آنها، با توجه به این نکته‌ای که گفتم آن تعلیل ذیل روایت هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند. چون بحث این است که خام خام که نمی‌خوردند. حالا یک نفر خام خام بخورد مشکلی ایجاد نمی‌کند.

شاگرد: می‌گوید چیزی از اینها باقی نمی‌ماند، هر کسی

استاد: هر کسی رد می‌شود یک چیز بردارد ببرد، چیزی باقی نمی‌ماند. اگر کسی همانجا در جا بخواهد بخورد کسی نیست که درجا بخورد. افرادی که در جا می‌خورند خیلی نادر هستند، بنابراین همه چیز باقی می‌ماند دیگر. فرق دارد بین این‌که آن را بخواهد بگیرد ببرد خانه روی گاز پیک نیک قرار بدهد. قضیۀ حقیقیه است، اشکال ندارد، تازه پیک نیک اشکالی ندارد.

شاگرد:‌ ؟؟؟ چرا برعکس نمی‌کنید؟ چرا نمی‌گویید که چون غالباً سنبل را خام خام نمی‌خورند بنابراین موردی است که شاید همانجا یک وسیله‌ای بوده می‌توانسته بپزد.

استاد: نه آنجور نیست دیگر. یک بحث این است، نه بحث آنچنانی ندارد. این یک مطلب.

اما در مورد زرع که در شرایع عنوان زرع داده عرض کردم سنبلش را این بحث‌ها در موردش هست. اما زرعش را، زرع فقط در آن روایت علی بن یقطین وارد شده. روایت علی بن یقطین را گفتیم دو جور می‌شود معنا کرد. یک جور آنجور که مرحوم نراقی معنا کرده بودند. مرحوم نراقی اینجور معنا کردند که از این روایت استفاده می‌شود اکل موضوع‌های این روایت جائز است حملش جائز نیست. ایشان می‌گویند چیز اخیر کأنّ می‌گوید حملش جائز نیست، فیجوز غیره الذی هو الاکل. اینجور کأنّ ایشان می‌خواهد روایت را معنا کرد.

ما عرض کردیم نه ظاهرش این معنا نیست، ظاهرش این است که اصلاً به قرینۀ روایات دیگر، ولو به قرینۀ روایات دیگر اصلاً سؤال از حمل است. نسبت به اکل سکوت دارد. نفیاً و اثباتاً. و این روایت نه از ادلۀ مجوّزۀ اکل هست، نه از ادلۀ محرمۀ اکل هست. پس بنابراین نسبت به اکل در مورد این روایت نمی‌توانیم تمسک کنیم. وقتی نتوانستیم تمسک کنیم، روایت دیگری که تجویز کرده باشد از زرع بما هو زرع ما نداریم. آن که هست سنبل است. آن سنبل هم در صورتی که طرف بخواهد همانجا بخورد، این را تجویز کرده. خب این موضوع روایت.

یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، مرحوم نراقی می‌گوید که مطلق ثمره را می‌شود ازش استفاده کرد. به روایت علی بن یقطین تمسک می‌کند که ثمره اطلاق دارد. می‌گوید چون در این روایت می‌گوید: «عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ» می‌گوید ثمر اطلاق دارد پس بنابراین روایت‌هایی که ثمر را اجازه داده این به این اطلاقش ما اخذ می‌کنیم و تجویز می‌کنیم.

این مطلب به نظر ناتمام می‌آید. اگر روی مبنای مرحوم خود نراقی، خود آن روایت علی بن یقطین را دلیل بر تجویز می‌دانستیم، تجویز اکل می‌دانستیم خب عیب ندارد. ولی اگر به آن روایت نمی‌خواهیم تمسک کنیم. به روایت‌های دیگر می‌خواهیم تمسک کنیم به نظر می‌رسد که ثمر معنای اوّلیه‌اش یک معنای عامی نیست. حتی در مورد نخل هم اطلاق ثمر جزء اطلاقات روشن نیست. ثمر بیشتر میوه است. میوه‌ای که نخل هم. می‌بینید در خود همان روایت این ثمره را در مقابل سنبل و نخل قرار داده. روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر. گفته عن الرجل یمرّ بالنخل و السنبل و الثمرة. این‌که بگوییم ثمره به معنای عام است، هم نخل را شامل می‌شود هم سنبل را شامل می‌شود، همۀ اینها، این ظاهراً اینجوری نیست. بله یک معنای عامی برای ثمره به معنای اوّلیۀ لغت، ثمره یعنی محصول. ثمره لغةً یعنی آن چیزی که از زمین حاصل می‌شود، حالا چه کشت باشد، چه جالیز باشد، از جالیزار باشد، از کشتراز باشد، باغزار باشد. همۀ اینها را یک معنای عام ثمره می‌شود اطلاق کرد. در روایت علی بن یقطین ثمره به معنای عام خودش به کار رفته. ولی دلیل ما نداریم در روایت‌های دیگر ثمره به این معنای عامش به کار رفته باشد. به خصوص بعضی از روایاتی که کلمۀ بستان دارد، آن روشن است که بستان، جالیزار و کشتراز را بستان نمی‌گویند. بستان یعنی باغ. و ثمره یعنی میوۀ درختی. حالا باغ یک معنا یک مقداری چیز دارد، میوه که می‌گوییم گردو و بادام و امثال اینها را هم شامل می‌شود، نمی‌خواهیم بگوییم میوه. حالا آنها گردو و بادام، حالا گردو به خصوص خب آنجا می‌شود خورد و نیاز به بردن و امثال اینها ندارد. ولی حالا بعضی از اینها اگر خوردنش آنجا مرسوم نباشد و باید برای خوردن ببریم که آن مشکل حمل و اینها دارد، از آن جهت مشکل دیگر است. ولی علی ای تقدیر این بستان مواردی که ثمره با کلمۀ بستان همراه شده، آن ثمرۀ باغی مراد هست.

شاگرد: نوادر اشعری چطور؟ ثمر بستانٍ ؟؟؟ ۳۱:۳۸

استاد: نوادر اشعری که اصلاً ربطی به این بحث‌ها ندارد.

شاگرد: سندش

استاد: غیر از بحث سندی آن اصلاً ما قبلاً گفتیم ربطی به روایت‌های اکل مار نیست.

شاگرد: خب لفظ استعمالش

استاد: نه، ثمر می‌تواند در معنای عام به کار برود. ولی اطلاقش این نیست، توجه بفرمایید

شاگرد: مراد بلا اناء نیست

استاد: نه ثمر خود شما میوه، میوه‌ای که در فارسی به کار می‌برید این میوه بار مثلاً. بار در اصلاح چیز یکی از معانی‌اش میوه است، خصوص میوه. ولی همین بار را در مورد گندم و جو هم به کار برده می‌شود در معنای عام‌تری. ما دلیل نداریم ثمره‌ای که در روایات به کار رفته در این معنای عام به کار رفته باشد. این هیچ شاهدی. مجرد این‌که در بعضی موارد ثمره به معنای عام به کار رفته.

شاگرد: عام، هم استعمالات

استاد: استعمالات دو جور دارم. خصوص ثمره به معنای درخت به کار می‌رود. ما الآن خود آن ثمره که می‌گوییم به معنای درخت به کار می‌بریم، خود همین استعمالی که برایتان آوردم همین است دیگر. ثمره در مقابل نخل و سنبل قرار دارد دیگر.

شاگرد: اذا اجتماعا افترقا

استاد: نه نه، این یک استعمال خاص است. این استعمال. ثمره سه تا استعمال دارد. یکی استعمال ثمره در مقابل نخل، خیلی معنای مضیّقی است که خصوص میوه، حتی میوه‌ای که شامل خرما هم نمی‌شود. این استعمال در روایت‌هایی که بستان و امثال اینها می‌گویند ظاهراً مراد نیست. چون روایت‌های بستان قدر متیقنش نخل است اصلاً. به خصوص، بعضی روایت‌هایش در ذیلش می‌گوید پیغمبر دستور می‌داد که نخل را خراب کنند، هنگامی که نخلش می‌رسید و اصلاً میوۀ اصلی که در مدینه بوده نخل بوده. این‌که ما نخل را بخواهیم داخل در مفهوم ثمره نکنیم آن داخلش نیست، آن واضح است.

شاگرد: بابت وضوحش خب تأکید شده جدا ذکر شده، و الا داخل در آن ثمر هم بود. آن نخل که در همه جا بوده بابت این.

استاد: نه، این خودش یک اطلاقی هست که ثمره در کلمات بعضی از فقها هم نخل و ثمره را کنار هم قرار، یعنی قسیم هم قرار می‌دهند. چون یک اطلاقی ما، هم میوه را، خرما را در یک اطلاقی خرما میوه نیست. به دلیل یک مقداری شاید جنبۀ غذائیتی که در خرما هست و میوه یک نوع تفننی توش خوابیده کأنّ و جنبۀ چیزش بیشتر هست. خرما آن انرژی‌زایی که دارد، غذاییتی که دارد یک مقداری از آن جنبۀ فاکهه بودن گویا فاصله گرفته و اینها. علی ای تقدیر می‌خواهم بگویم که در این‌که ثمره در روایاتی که در مقابل نخل قرار نگرفته آنجا معنای عام دارد، نخل را هم شامل می‌شود آن بحثی نیست. ولی از آن هم وسیع‌تر باشد، که حتی مباطخ و امثال اینها را هم شامل بشود آن خیلی واضح نیست. به خصوص عرض کردم نکته‌ای هست بسیارشان بستان دارد، و بستان قطعاً آنها را نمی‌گیرد. و ما روایت‌های معتبری که به هر حال آن‌که قطعاً نمی‌گیرد و به نظر می‌رسد که ثمره اطلاقش بخواهیم دلیل بیاوریم برای این‌که تمام آن مواردی که در روایت علی بن یقطین عنوان ثمره برایش اطلاق شده مشکل هست.

شاگرد: روایت استعمالش بررسی بشود ببینیم کثرت دارد؟

استاد: نه واضح نیست، به نظرم خیلی ابهامی ندارد که بخواهید استعمالاتش را چیز کنید.

شاگرد: به همان معنای مطلوبی که

استاد: نه، حالا من که به نظرم مطلب خیلی واضح است اگر حالا چیز بکنید

شاگرد: ؟؟؟ در فواکه فرمودید

استاد: نه عبارت فقها هم اینجور است، این جزء مسلمات می‌گیرند. می‌خواهند به قرینۀ روایت علی بن یقطین تعمیم بدهند و الا در این‌که ثمره چیز دارد، اینها را نمی‌گیرد می‌گوید مرحوم نراقی هم به قرینۀ روایت علی بن یقطین می‌گوید ثمره معنای عام دارد. و الا ثمره ذاتاً این‌که معنای عام ندارد من می‌خواهم بگویم روایت علی بن یقطین شاهد بر عمومیت معنای کلمه به معنای موضوع له‌ی‌اش نیست. ثمره احیاناً به معنای مطلق، حتی اگر هم معنای حقیقی‌اش باشد تعدد وضع هست در این‌که ثمره یک اطلاقش اطلاق بر خصوص مواردی که این در مقابل مباطخ و چیزهای اینها هست تردیدی درش نیست.

شاگرد: فرمودید که در نخل اشکالی نیست؟ در شجر هم فواکه فرمودید همینجور؟ اختلافی خیلی نیست و اینها منظورتان قدما بود یا متأخرین و اینها بود؟

استاد: نه، آنهایی که حق المارّة را قبول دارند.

شاگرد: خودش ؟؟؟ ۳۷:۰۰ اشکال می‌کنند، در ثمره، هم در زرع اشکال می‌کند هم در شجره، هر دوتایش اشکال می‌کند.

استاد: نه، عرض کردم چیز قابل توجهی نیست. این را که عرض کردم، حالا نکته‌اش را هم می‌گویم. مرحوم شیخ طوسی که در حائریات آن مطلب را گفته به تبع آن مطلب حائریات، مرحوم محقق در مختصر نافع که گفته هم توجه داشتم به این مطلب.

شاگرد: خود شرایع هم این شکلی است.

استاد: نه در شرایع نه.

شاگرد: بعداً عدول می‌کند، یعنی تردد می‌کند

استاد: شرایع یادم نیست

شاگرد: نه، شرایع جای دیگر

استاد: حالا جای. کجاست؟

شاگرد: در کتاب اطعمه و اشربه ذیل ؟؟؟ ۳۷:۴۷ شجره و زرع تردد می‌کند

استاد: خب در مورد نخل است

شاگرد: فقط نخل است

استاد: علی ای تقدیر

شاگرد: در مختصر النافع هم که تردد دارد

استاد: نه، در مختصر تردد دارد و امثال اینها. آنش خیلی مهم نیست حالا شرایع، اصل ترددش در چیز هم توضیح داده، علت ترددش را، در نکت النهایة. در نکت النهایة می‌گوید که مطلب مال حائریات است، چون در حائریات آن مطلب را دارد ایشان به هر حال

شاگرد:

استاد: نه، ذیل نکت النهایة را مراجعه کنید، فتوایی نداده، توضیح داده، اختلافات، اختلاف نظر شیخ را. می‌گوید شیخ در بعضی جاها نظرش عام است، در بعضی جهتش خاص است. آنجاها، از آن پیداست که منشاء تردد ایشان چی است. ولی خب این تردد وجهی ندارد. اطلاق روایات عام است، هیچ وجهی ندارد این را اختصاص بدهیم به خرما. ما به خصوص با توجه به این روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر، مرسلۀ ابن ابی عمیر ثمره‌اش قطعاً اختصاص به نخل ندارد، آن که در مقابل نخل ذکر شده و سنبل و امثال اینها، این است که عرض کردم زرع به معنای سنبل دلیلش روشن است و می‌شود قائل شد و ثمره هم به معنای شجرة الفواکه، آن هم.

شاگرد: بالطیخ و اینها؟

استاد: آن بالطیخ و اینها نه. آن چیزش مشکل ست.

شاگرد: سنبل را هم می‌فرمایید؟

استاد: نه، روایت علی بن یقطین مانعه ما می‌دانستیم. ما روی آن معنایی که صاحب نراقی می‌کرد که قبول نداشتیم که ایشان مجوز اکل می‌دانست. ما می‌گفتیم این روایت مانعه است، مانع حمل است فقط. نسبت به اکل نفیاً و اثباتاً سکوت دارد.

شاگرد: خب از آن جهت قرینه نمی‌شود که ؟؟؟

استاد: خب نه

شاگرد: سنبل فرمودید خصوصیت هست

استاد: بله.

شاگرد: این مقابل نخل و ثمر آمده عمومیت ندارد؟ یعنی چیزهایی که سنبل بودنش شاید خیلی چیز نباشد

استاد: نه شرط فلان باشد ما بیشتر از این نمی‌دانیم. خب این موضوع بحث. اما شرایط. من حالا یک سری شرایط را اینجا یادداشت کردم سریع می‌خوانم یکی یکی بحث‌هایش، بعضی بحث‌هایش را هم قبلاً کردیم ولی می‌خواهم یک بار دیگر بعضی‌هایش را تکرار کنم و جمع بندی بحث را داشته باشیم.

یکی این‌که شرایطی که، در جواهر. در شرایع در واقع شرایطی که ذکر کرده دوتاست در واقع. یکی این‌که حالا بگویید ۳ تا، آن هم حالا. یکی بحث این‌که اتفاقاً باید باشد، یکی من غیر افسادٍ باشد. یکی این‌که حمل نکند. آن حمل نکند به نظر می‌رسد این را نباید شرایط بر اکل قرار داد. نه این‌که اگر حمل کردید آن چیزی هم که خوردید محرم می‌شود. ما دلیل بر این نداریم که اگر یک چیزی را بخورد بعد هم حمل کند آن چیزهایی که خورده هم حرام باشد، نه. این هیچ دلیل ما برای این مطلب نداریم. دو تا چیز مختلف است. اکلش فی الحال جائز است، حملش و اکلش بعد الحمل جائز نیست. آن دو تا جدای از هم است. آن که موضوع جواز هست اکل فی الحال است. اما اکل بعد الحمل آن جائز نیست و حملش هم جائز نیست. این جزء شرایط است برای اکل اصلاً ذکر نکنیم بهتر است. بگوییم آن چیزی که جائز هست اکل الثمرة است لا حمل الثمرة و اکله بعد الحمل. اینها جائز نیست. تعبیری

شاگرد: مراد پس

استاد: نه، اینجور نیست. تصریح می‌کنند بعضی‌ها که حتی آن چیز را اینجوری معنا کردند، آن مثلین را، آن غرامت مثلیه را بعضی‌ها اینجور معنا کردند که اگر حمل کند آنهایی هم که خورده چیز می‌شود. این را گفتند. ولی آنها

شاگرد: شرطش ؟؟؟ نیست عبارت محقق

استاد: عبارت محقق شرط نیست، نه

شاگرد: مجاز و لا یجوز

استاد: نه، عبارت محقق شرط نیست. از روایت هم شرطیت استفاده نمی‌شود. البته دو نکته است. این را بگذارید من توضیح بدهم. بعضی‌ها گفتند که اکل مطلقا جائز است، حتی جایی هم که حمل می‌کند محرم انجام داده، ولی می‌تواند بخورد. اگر مرادشان این هست آن چیزی که حمل کرده بتواند بخورد، اگر این باشد این دلیل نداریم. ولی اگر مراد این هست که اگر حمل کرد این حمل نسبت به آن چیزهایی که خورده آنها را حرام نمی‌کند درست است. این شرط حلیت اکل فی الحال عدم الحمل نیست، این هیچ دلیل نداریم برای چیز کردن. یک قدری عبارت‌ها، عبارت جواهر هم ابهام دارد، ایشان می‌گوید اینجا شرط هست، شرط چی است؟ این هم شد عبارت جواهر را ببینید دیگر من وارد آن خصوصیات عبارت نمی‌شوم، در کلاس راهنما دوستانی که هستند عبارت را دقت کنند آنجا صحبت می‌کنیم. اینهایی که شرایطی که بعضی شرایط در، تقریباً همه‌اش هم در کلمات آقایان گفته شده، حالا بعضی‌هایش را.

یک. این‌که مرور باید اتفاقی باشد.

دوم. مرور مباح باشد. این در لابلای فرمایشات مستند نراقی آمده، و ما هم ذکر کردیم.

سوم. علم به کراهت مالک نداشته باشیم.

چهارم. ظن به کراهت مالک نداشته باشیم.

پنجم. افساد نباشد.

ششم. ثمره رسیده باشد، بلوغ الثمرة.

هفتم. ثمره بر درخت باشد، چیده نشده باشد.

هشتم. این که اگر صاحب باغ مسلمان هست مرور کننده مسلمان باشد، اگر صاحب باغ مومن هست مرور کننده مومن باشد.

این شرایطی است. یک سری شرط‌های دیگر هم گفته آن شرط‌ها را من آنها را دیگر بحث نمی‌کنیم. حالا این چند تا را ان شاء الله یکی یکی بحث می‌کنیم. یک سری‌اش بحث کردم ولی من می‌خواهم جمع بندی بکنم بیشتر بحث‌هایی که قبلاً کردیم به ترتیبی که اینجا هست. اینها در کلام شرط بودن و شرط نبودنش در کلام آقایان چیز هم مورد بحث هست، مرحوم آقای خویی مثلاً، مرحوم آقای حکیم، آقای خویی اتفاقی بودن را شرط نمی‌دانند. صاحب جواهر هم به یک معنا شرط نمی‌داند. اینها را ببینید در بیع الثمار آقایان در این بحث آنجا مطرح کردند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان